



پسر از پدر می گوید

«بررسی ویژگی های علمی و شخصیتی استاد محدث ارموی در گفتگویی با میرهاشم محدث»

• فریبا افکاری

دانشجوی دکتری کتابداری و اطلاع رسانی دانشگاه تهران

من که دختر مرحوم سید احمدآقا طالقانی و خواهر مرحوم جلال آل احمد است ازدواج کردند. ثمره این ازدواج ۶ پسر و ۲ دختر است که همه ما سعی می کنیم خادم این فرهنگ و ادب باشیم.

■ جناب عالی و برادر تان هم به نوعی پیرو پدر هستید و در حوزه تصحیح دستی دارید، لطفاً در مورد تأثیر پدر بر تحقیقات خودتان هم توضیح بفرمایید.

□ در زمینه تاریخ جغرافیای ایران کار می کنم تا به حال به لطف خدا توانستم ۳۸ کتاب چاپ کنم. برادر بزرگم دکتر علی محدث تا زمانی که در ایران بود ۶ جلد کتاب چاپ کرد ولی بعد که به سوئد رفت سه یا چهار جلد هم در آنجا به چاپ رساندند که متأسفانه به علت مشکلات فرهنگی که در آنجا وجود دارد هنوز یک نسخه از کتاب های ایشان به دست من نرسیده است و من اطلاع دقیقی ندارم که چند کتاب به چاپ رسانده اند ولی ایشان پیشتر از من وارد ادبیات شد و به گردن من حق دارند، ایشان بود که دست من را گرفت.

■ مرحوم محدث چند سال در دانشکده الهیات تدریس داشتند و اصولاً چه درس هایی تدریس می کردند.

□ ایشان حدود سیزده سال در دانشکده الهیات، دانشکده ادبیات و دانشکده حقوق تدریس داشتند، کفایت الحدیث و درایه الحدیث را در دانشگاه درس می داد برخی مواقع احادیث حضرت علی (ع) و تفاسیر مختلف را درس می داد و در همان وادی هایی که تصحیح می کرد تدریس هم می کردند.

■ جناب آقای محدث از حضور شما در این جلسه تشکر می کنم، مراسم بزرگداشت حامیان نسخ خطی امسال متعلق به مرحوم ابوی است و برای ما هم افتخاری است که ویژه نامه حامیان نسخه های خطی را به مناسبت برگزاری این سمینار به بزرگداشت آن مرحوم، آثار و مسائلی که مربوط به حوزه نسخ خطی و ایشان می شود اختصاص دهیم. من با مطالعه کتابشناسی آثار ایشان با چند موضوع مواجه شدم که نشان می دهد در آن حوزه ها صاحب نظر و متخصص بودند از جمله در تفسیر دارای ۹ اثر برجسته، در تاریخ و سیره دارای ۶ تصحیح، در اخلاق و عرفان ۷ اثر، در عقاید ۸ اثر و در ادبیات و شعر و تصحیح دیوان ۳ اثر مهم را تصحیح فرمودند. لطفاً برای خوانندگانی که کمتر با حوزه تخصصی پدرتان و جنبه های شخصیت ایشان آشنا هستند توضیحاتی بفرمائید. خواهش می کنم در ابتدا شرح حالی از پدر بفرمایید.

□ من هم از شما و لطفی که نسبت به پدرم دارید سپاسگذارم. پدر در سال ۱۲۸۳ در ارومیه به دنیا آمد، بعد از فراگیری مقدمات عربی و علوم دینی رهسپار مشهد شد تا سال ۱۳۱۴ در مشهد بودند، بعد از آن به تهران برگشتند و تصمیم گرفتند به نجف بروند ولی موانع آن روزگار باعث شد که ایشان نتوانند این کار را انجام دهند. بنابراین به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمدند و ایشان را به عنوان دبیر دبیرستان نظام به تبریز فرستادند دو سالی در تبریز بودند و بعد از پایان مأموریت تبریز به تهران برگشتند و به کتابخانه ملی منتقل شدند و به عنوان سرپرست بخش مخطوطات کتابخانه ملی شروع به کار کردند. بعدها به دلایل دعوت های متعدد دانشگاه الهیات، به دانشکده الهیات منتقل شدند در سال ۱۳۴۸ بازنشسته شدند. در سال ۱۳۲۰ با مادر



■ ایشان چگونه عنوان محدث را برای نام خانوادگی برگزیدند.

□ استاد اولیه ایشان در ادبیات عرب در ارومیه استاد فقید سیدحسین عرب‌باغی وقتی ایشان ملبس به لباس روحانی شدند این لقب را برای ایشان انتخاب کردند، وگرنه فامیلی عموهای من تاجبخش است و پدرم می‌گفتند که من تاجی ندارم که به کسی ببخشم بنابراین محدث مناسب‌تر است.

■ آیا از آثار مرحوم پدر چیزی باقی مانده که شما قصد انتشار آن را داشته باشید یا فعلاً منتشر نشده باشد؟

□ بله مهم‌ترین کار ایشان که به خاطر عشق عجیبی است که به دعای ندبه داشت کتابی است بنام «کشف‌الکریه فی شرح دعای ندبه» که چندین دفتر بزرگ در منزل ما هست که تنها دست نوشته ایشان است که باقی مانده و چون من صلاحیت تصحیح چنین کتاب عظیمی را ندارم قرار شد علی برادر بزرگم به ایران بازگردند و متصدی چاپ آن باشند ولی متأسفانه شرایط تا به حال این اجازه را نداده است. کتاب دیگری بنام «الفهرست» تألیف شیخ منتجب‌الدین علی‌بن بابویه رازی است که یکی از فهرست‌های شیعه است که رساله دکتری پدرم بوده و بعد از فوت ایشان در قم دفتر آیت‌الله مرعشی این کتاب را چاپ کردند.

■ استاد راهنمای ایشان در دانشگاه چه کسی بودند و رساله دکتری ایشان تحت نظارت چه کسی دفاع شده بود. □اطلاعی ندارم.

■ اساتید پدر در نجف یا مشهد چه کسانی بودند و ایشان تحت نظارت چه کسانی آموزش دیدند به خصوص در حوزه تصحیح با چه کسانی مشهور بودند.

□ از استادان حوزه ایشان استادانی که در ارومیه بودند آیت‌الله سیدعلی ولدیانی و آیت‌الله سیدحسین عرب‌باغی بودند و ما این دو استاد را خوب می‌شناسیم چون پدرم همیشه از این دو اسم می‌برد ولی بعد که به مشهد رفتند از استادان مسلم خود نامی نبردند. پدر صندوقچه‌ای داشتند که تمام اسم استادان، خاطرات آن زمان، تقریظ که از اساتید می‌شده و یا اجازات و اجتهادی که از مراجع داشتند، همه در آن صندوقچه بود ولی متأسفانه دزدی به منزل ما آمد و آن صندوقچه را برد؛ این از قصور ما هست که استادان ایشان ناشناخته هستند.

■ اجازاتی که ایشان از علمای بزرگ زمان داشتند، مانند اجازتی که از حاج آقا بزرگ تهرانی و دیگران داشتند آیا موجود است ؟

□بله فقط اجازه حاج آقا بزرگ تهرانی موجود بود که آن هم نزد برادرم است ولی اجازات دیگر ایشان در همان صندوقچه‌ای بود که گفتم.

■ علائق ایشان در حوزه ادبیات با توجه به تصحیحات شعری که داشتند چه بود و آیا شعر هم می‌گفتند؟

□ بله ایشان به مناسبت تولد فرزندان شعر می‌گفتند و ماده تاریخ‌هایی از ایشان به‌جاست ولی تنها شعری که از ایشان باقی مانده قصیده‌ای است که بنده تصمیم دارم در بزرگداشت ایشان در حامیان نسخ خطی بخوانم، شخصی به فردوسی هتاکی کرده و ایشان در این قصیده جواب داده است.

■ مرحوم پدر تصحیحات مختلفی در حوزه‌های عرفان، ادبیات، فقه و حوزه‌های اخلاقی دارند به نظر می‌آید که ایشان باید تخصص موضوعی در هر حوزه‌ای برای تصحیح نسخه‌ها داشته باشند به نظر شما در طی زمانی که ایشان به خصوص در دانشگاه و حوزه‌های مختلف بودند چطور توانستند به چنین دانشی دست پیدا کنند و در همه موضوعات عمیق کار کنند، شما این را نتیجه چه چیزی می‌دانید؟ آیا آموزش‌هایی نیز طی کرده‌اند ؟

□ من اجازه می‌خواهم در جواب سوال شما این مطلب را عرض کنم که چند سال پیش در یکی از مجلات مصاحبه‌ای از استاد مجتبی مینوی می‌خواندم که از ایشان سوال کرده بودند که استاد شما از کجا به این مقام علمی رسیدید؟ ایشان فرمودند خواندم و خواندم و خواندم و بعد در آخر مصاحبه گفتند یک راهنموی برای جوانان بدهید ایشان فرمودند بخوانند و بخوانند و بخوانند. تصور من این است که با زندگی آرام و پشتکاری که ایشان داشتند به این موفقیت رسیدند. اجازه می‌خواهم مطلبی را خاطرنشان کنم و آن این که شما در مورد فلسفه و عرفان صحبت کردید، پدر من فقط در موضوعات کلام، تفسیر و احادیث حضرت علی (ع) و پیامبر اکرم کار می‌کردند و تخصص ایشان در درایه‌الحديث است، بعد از آن چند کتاب در تاریخ ایران چاپ کردند و تصحیح یک سری دیوان را انجام دادند که هر کدام علت خاصی داشت، به عنوان مثال وقتی می‌خواستند دیوان قوامی و راوندی را چاپ کنند به خاطر این بود که مشکلاتی را که ایشان در کتاب النقض پیدا کرده بود به واسطه آنها بود. اگر در آثار ایشان دقت بفرمایید بیشترین کارهای ایشان در زمینه کلام است و کتاب‌های ایشان نشان‌دهنده عشق پدر به خاندان پیامبراست و من شاهد این عشق بودم. برخی جوانان از من می‌پرسند که ما چه کار کنیم تا موفق شویم من این آیه قرآن را برای آنها می‌خوانم الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون (کسانی که می‌گویند پروردگار ما تو هستی سپس استقامت به خرج می‌دهند من فرشتگانم را بر آنها نازل می‌کنم) بنابراین استقامت، پشتکار و جدیت را هر کسی به کار ببرد موفق می‌شود.

■ آیا آثاری از ایشان هست که منتشر نشده و شما قصد انتشار آن را داشته باشید؟

□ بله یک رساله کوچکی از ایشان هست به نام گل و بلبل، کتابی است از حضرت علی (ع) به اسم «الاربعین من الاربعین عن الاربعین عن کلام امیرالمؤمنین» که این کتاب مشتمل برچهل حدیث از حضرت علی (ع) است.



بودیم که طبق وصیت و خواست ایشان عمل کنیم، ایشان دوست نداشتند کتاب در یک محوطه دربسته بماند در حالی که جامعه به آن کتاب نیاز دارد. بالاخره ما طبق وصیت ایشان اول به کتابخانه ملی پیشنهاد کردیم که کتاب‌ها را بخرند چون پدر من حق آب و گل در کتابخانه ملی داشتند ولی این امکان فراهم نشد. من به یکی از دوستان بزرگوالم آقای رسول جعفریان پیام دادم که ما قصد فروش این کتاب‌ها را داریم شما کجا را صلاح می‌دانید ایشان فرمودند آقای شهرستانی مایل به خرید آنها هستند، آقای اشکوری به منزل ما آمدند و قرار گذاشتیم، آنگونه که شایسته خانواده بود این کتاب‌ها به قم منتقل شد و تا جایی که مطلع هستم حرمتی که شایسته است به کتاب‌ها گذاشته می‌شود.

■ **ظاهراً فهرست آن هم در حال تهیه است و از ۶ جلد شامل معرفی این آثار است. لطفاً بفرمائید کتابخانه دارای چه تعداد کتاب بود؟**
□ حدود ۱۵ هزار جلد کتاب چاپی بود، چاپ‌های بولاق، بمبی، مصر، کلکته و ۳۴۰۰ نسخه خطی که یکی از اعتبارات کتابخانه پدر من، داشتن نسخه‌های خطی بود. همان روزی که آقای اشکوری آمده بودند من یکی از نسخ خطی را به ایشان نشان دادم که مجموعه‌ای از ۱۲ کتاب بود. چاپ‌های سنگی هم اگر اشتباه نکنم حدود ۱۸۰۰ تا که جمعاً حدود ۱۹۳۰۰ جلد کتاب که ثمره زندگی پدرم بود.

■ **آیا ایشان نسخه‌ای از کتاب‌های خطی کتابخانه را تصحیح کرده بودند؟**
□ بله هم خود ایشان، هم بنده و هم برادرم علی از این کتاب‌ها

■ **قاعدتاً ایشان در کتاب‌های خود یادداشت‌ها، حواشی و تعلیقاتی هم نوشته‌اند، آیا این یادداشت‌ها در آثار ایشان مانند کتاب النقص وجود دارد و یا جداگانه چاپ خواهند شد؟**

□ ایشان حرمت خاصی برای کتاب قائل بود و به هیچ وجه داخل کتاب چیزی نمی‌نوشت. دوست عزیز من جناب آقای جهانبخش در مقاله‌ای مرقوم فرموده بودند که ایشان در حواشی کتاب می‌نوشتند من آن را ندیدم ولی در هر کتابی که امروزه صحافی می‌شود ملاحظه می‌فرمایید که در ابتدا و انتهای آن دو صفحه سفید وجود دارد. کتاب‌های چاپی که ایشان مطالعه کرده‌اند دو صفحه اول آن پر است از مطالبی که به عنوان فهرست نوشته‌اند، مثلاً نوشته شده اسماعیلیان صفحه فلان که اگر بار بعد بخواهد راجع به موضوعی تحقیق کند به همان دو صفحه اول مراجعه می‌کردند.

■ **حواشی در مورد خود کتاب بودند؟**

□ بله در مورد خود کتاب است و اظهار نظر در مورد کتاب به هیچ وجه نیست.

■ **پدر شما دارای کتابخانه با ارزشی بوده‌اند؛ آیا کتابخانه در زمان حیات ایشان فروخته شد؟**

□ من همیشه یادم است که مادرم به پدرم می‌گفتند که تکلیف این کتابخانه را مشخص کند چون بعد از مرگ شما، بچه‌ها سمسار می‌آورند و کتاب‌ها را حراج می‌کنند. پدر می‌گفتند اگر اینها بچه‌های من هستند فکر نمی‌کنم این کار را انجام دهند و ما بیست سال بعد از فوت پدر در کمال نظافت این کتاب‌ها را نگهداری کردیم و منتظر



مهم‌ترین کار ایشان که به چاپ نرسیده، کتابی است بنام «کشف‌الکربه فی شرح دعای الندبة» که چندین دفتر بزرگ در منزل ما هست که تنها دست نوشته ایشان است که باقی مانده است

کتاب در مورد مسائل تاریخی، جغرافیایی و اماکن مطالب بسیار ارزنده و خوب دارد؛ و اما این که فرمودید چگونه این اطلاعات تاریخ و جغرافیایی را گردآوری می‌کردند، پدر من هیچگاه تنها به کمک کتاب‌ها این کار را نمی‌کرد بارها ایشان من را به منزل استاد اصغر مهدوی فرستادند برای پرسیدن مطلبی یا برای امانت گرفتن کتابی که خود ایشان نداشتند. در یکی از کتاب‌های ایشان از فردی به نام سجستانی نام برده شده بود و پدر من یک هفته کلافه بود و جستجو می‌کرد که این سجستان سیستان ربطی به موضوعی که ایشان نوشته ندارد، بعد از مدت‌ها فهمیدند سختیانی بوده نه سجستانی و غلط کاتب ایشان را به اشتباه انداخته بود. ایشان از هر طریقی که می‌توانستند این اطلاعات را جمع‌آوری می‌کردند.

■ ارتباط ایشان با معاصران خویش بیشتر با چه کسانی بود بیشتر با چه کسانی ارتباط فرهنگی داشتند؟

□ تا زمانی که ما بچه بودیم طبق نوشته برادرم ایشان هفته‌ای یک بار به محفل پرفیض آیت‌الله تقوی می‌رفتند و در آنجا که حلقه‌ای از ادبا بودند با اساتید ارتباط داشتند. بعدها در مجلسی که در منزل پسر ایشان مرحوم سیدجمال اخوی که وزیر دادگستری شده بودند روزهای جمعه مجلس پدر را دایر داشتند ولی پدرم می‌فرمودند هنگامی که در مجلس پدر می‌رفتیم جوان‌ترین عضو آن مجلس من بودم و الان که به منزل پسر می‌رویم پیرترین عضو آن مجلس من هستم و این گذشت زمان است. بعد از آن دیگر یاد نمی‌آید منزل کسی رفت و آمد کنند حتی ما با مادرم به منزل اقوام رفت و آمد می‌کردیم و اگر مهمانی به منزل ما می‌آمد بعد از یک ربعی که مهمان وارد می‌شد به پدر می‌گفتم و ایشان حدود ۵ دقیقه خدمت مهمان می‌نشستند و بعد به کار تصحیح می‌پرداختند.

■ در حوزه تصحیح و نسخه‌های خطی با کدام اساتید ارتباط بیشتری داشتند؟

□ تصور نمی‌کنم در این زمینه استادی داشتند چون وقتی به تهران وارد شدند با آقای آخوندی که در جلوخان مسجد امام خمینی معازه داشتند ارتباط داشتند و بعد از آن با آقای علی‌اکبر غفاری دوستی داشتند

تصحیح کرده بودیم. کتاب انیس المؤمنین، مکاتبات ایران و انگلیس، آثار احمدی و چندین کتاب تاریخ دیگر را بنده تصحیح کردم. اکثر کتاب‌هایی که پدرم چاپ می‌کردند یکی از نسخه‌های خطی آن متعلق به خودشان بود.

■ ایشان نسخه‌های خطی را از کجا تهیه می‌کردند و آیا برای پیدا کردن این نسخه‌ها به جاهای مختلفی سفر می‌کردند؟

□ پدرم بسیار کم مسافرت می‌رفتند ولی مهم‌ترین محل خرید کتاب‌های ایشان کتابفروشی شمس در خیابان ناصرخسرو جنب شمس‌العماره بود که توسط دو بزرگوار آقای فشاھی و آقای بارفتنی کتاب‌هایی از خارج از ایران وارد می‌شد و آنها به اساتید مختلف تلفن می‌کردند، که امیدوارم اگر زنده هستند خداوند عمر طولانی به این دو نفر بدهد و اگر هم فوت شده‌اند خداوند آنها را رحمت کند. پدرم گونی گونی از این کتابفروشی‌ها کتاب می‌خرید که در این گونی‌ها کتاب‌های چاپی و خطی موجود بودند و زمانی که می‌خواستند این گونی‌ها را به منزل بیاورند برای این که حساسیت مادرم برانگیخته نشود، صبر می‌کردند زمانی که مادرم در منزل نبودند کتاب‌ها را به منزل می‌آوردند. این دو کتابفروشی معمولاً پاتوق بسیاری از اساتید آن دوره بوده است مثل مرحوم سعید نفیسی، عبدالحمید بدیع‌الزمانی و محیط طباطبایی.

■ تصحیح عمده و معروف مرحوم پدر تصحیح کتاب النقض است، کتاب النقض غیر از این که یکی از مهم‌ترین متون کلامی شیعه است اشاره به رد یکی از کتاب‌های فضائل و روائض هم هست، علاوه بر جنبه‌های دینی - کلامی هم از لحاظ نثر فارسی با ارزشی است که تسلط زبانی و ادبی ایشان را می‌طلبد و هم از لحاظ اطلاعات شیعی بسیار با ارزش است و علاوه بر آن نام بسیار از مکان‌های متبرکه، زیارتگاه‌ها و محله‌های شیعه‌نشین در ایران هم وجود دارد، ایشان چگونه و در چه مدتی به این کار پرداختند؟

□ از محبت شما سپاسگزارم ولی اگر بخواهم در مورد خود کتاب النقض، سرنوشت تصحیح آن و مسیری که پدرم رفت صحبت کنم تصور می‌کنم طولانی شود. ولی در مورد اینکه فرمودید مهم‌ترین کتابی که پدر چاپ کردند، این همیشه برای من مسئله بوده که معمولاً هر نویسنده با یک اثر خود به اوج می‌رسد به عنوان مثال دایی خودم مرحوم جلال‌آل احمد که مهم‌ترین اثر ایشان «غرب‌زدگی» بود در حالی که «خدمت و خیانت روشنفکران» ایشان هم کم از آن ندارد، پدر من هم بعد از کتاب «النقض» کتاب «الغارات و الايضاح» را چاپ کردند، کتاب‌هایی که متعلق به شاگردان ائمه (ع) بوده است. شیعه تا قرن ششم همیشه حالت دفاعی داشته یعنی اهل تسنن با حملات شدید خود به شیعه، شیعه را در مقابل یک امر انجام شده قرار دادند و آنها هم حالت دفاعی داشتند. کتاب النقض اولین کتاب تهاجمی شیعه است به این صورت که یک فرد سنی کتابی را نوشته در مورد این که شیعه‌ها کتاب ندارند، دانشمند ندارند، مؤلف کتاب النقض عبدالجلیل قزوینی رازی عالم بزرگ ری بوده این نسخه به دست ایشان می‌افتد ایشان شروع به جواب دادن به آن فرد می‌کنند و به‌خصوص این

پدر من فقط در موضوعات کلام، تفسیر و احادیث حضرت علی (ع) و پیامبر اکرم کار می‌کردند و تخصص ایشان در درایه‌الحدیث بود

ایشان حرمت خاصی برای کتاب قائل بود و به هیچ وجه داخل کتاب چیزی نمی‌نوشت

است و هویت شناسنامه‌ای ندارد زیرا بارها و بارها به ما متذکر شدند که بودجه آن را باید از تهران بفرستید. به استاد محقق مراجعه کردیم ایشان فرمودند هر یک از شهرستان‌ها در این موارد خودکفا هستند. با مسئولین ارومیه هم صحبت کردم می‌گویند استانداری با بودجه‌ای که آن زمان در اختیار داشته باید خطاطی آن را هم انجام می‌داد. بنده عکس این تندیس را برای چاپ در کتاب حدیث عشق فرستادم امیدوارم مسئولین فرهنگی فکری کنند و مشخصات و نام پدرم را برتندیس او ثبت نمایند. تا لاقلاً مجسمه ایشان به نفع شخص دیگری مصادره نشود.

■ بفرمایید بانی آن سمینار چه کسی بود؟

□ اول قرار بود استانداری باشد بعد دانشگاه ارومیه، فرهنگ و ارشاد و انجمن آثار و مفاخر ارومیه هر سه با هم بانی سمینار بودند. مراسم بسیار خوب بود ولی جای تعجب داشت همانطور که استاد محقق هم متوجه شدند این سمینار خالی از دانشجویان دانشکده ادبیات ارومیه بود گویا به علت تضادی که بین برگزارکنندگان پیش آمده بود اطلاع‌رسانی کافی برای دانشجویان و علاقمندان صورت نگرفته بود که باعث تاسف است.

■ آیا از شاگردان مرحوم پدر در حال حاضر در حوزه‌های مختلف کسی را می‌شناسید؟

□ آقای دکتر آیت‌الله‌زاده شیرازی که مرحوم شدند.

■ ایشان در چه حوزه‌ای با مرحوم پدر کار می‌کردند؟

□ ایشان در دانشکده الهیات شاگرد پدرم بودند، از دیگر شاگردان پدرم، دکتر نورالله کسایی بودند که در سمینار سخنرانی کردند و متأسفانه ایشان هم فوت شده‌اند، دکتر دابده که از خداوند طلب عمر طولانی برای ایشان دارم. دکتر صادقی هم شاید شاگرد پدرم بودند ولی در دانشگاه با ایشان ارتباط داشت.

■ مرحوم محدث پایان‌نامه‌هایی را نیز با اساتید و دانشجویان داشتند، شما اطلاعی از آنها دارید؟

□ بله من در اوقات بیکاری تابستان در کتابخانه پدرم و یا به قول یکی از بستگان که می‌گفتند آنجا کتابخانه نبود بلکه مقبره‌الکتب بود زیرا قفسه‌ها جای کمی داشتند و کتاب‌ها به روی زمین ریخته شده بود که من در طی چند سال تابستان‌ها توانستم نظمی به آنها بدهم و کتاب‌های تاریخی را در یک ردیف گذاشتم، کتاب‌های دیوان اشعار را در ردیف دیگر و رساله‌هایی را که دانشجویان ایشان زیر نظر ایشان نوشته بودند در یک ردیف گذاشتم که تمام آنها به قم منتقل شده است و لیستی از آن پایان‌نامه‌ها در دسترس ندارم.

■ لطفاً راجع به ارتباطی که مادر با مرحوم پدرتان داشتند بگوئید. به هر حال زندگی با شخصیتی با آن همه مشغله و تدریس و کار و حتماً باید یک رابطه خاصی باشد به خصوص این که خواهر جلال آل‌احمد بودن هم مزید بر علت می‌شود در مورد این رابطه و ویژگی‌های آن

و کتاب‌های خود را توسط آنها چاپ می‌کردند و یک تنه کار می‌کردند و هیچ‌گاه با کسی مشترک کار نکردند و تحت تأثیر کسی نبودند.

■ تأثیر و نوع ارتباط دایی شما مرحوم جلال آل‌احمد با پدر شما چطور بود. به خصوص این که هر دو صاحب فرهنگ و فرهیخته بودند.

□ یکی از چیزهایی که غبطه‌برانگیز است این است که در زمان ما اگر دو نفر اختلاف سلیقه داشته باشند قطع رابطه می‌کنند ولی رابط مرحوم جلال آل‌احمد و یا آقا شمس که در قید حیات هستند با پدر من صد درصد احترام‌آمیز بود. آقا جلال یک دوره قرآن را نزد پدر من خواندند با وجودی که عده‌ای تصور می‌کنند ایشان با این مسائل غریبه بودند. جلال همیشه می‌گفتند ندانستن ادبیات گذشته و ادبیات دینی برای نویسنده ضعف محسوب می‌شود، نویسنده تا نسبت به گذشته این آب و خاک و گذشته دینی و فولکلور و آداب و سنن مردم آشنایی نداشته باشد، نویسنده موفق نخواهد بود. آقا شمس بعد از فوت پدر من مقاله‌ای نوشتند به اسم (در کنار فرات) که متأسفانه جای چاپ آن تا به حال نبود و خوشبختانه این سمینار باعث شد که من این مقاله را ارائه کنم. ایشان اشاره کردند که زمانی که من با محدث آشنا شدم و شنیدم که به خواستگاری خواهر من آمده‌اند، از ایشان خوشم نیامد و حالا که ایشان فوت شده و ما ورشکسته سیاسی شدیم برنده محدث بوده و ما بازنده هستیم چون ایشان یک راهی را در نظر گرفتند و پیش رفتند. روابط ایشان با دایی‌های من در حد اعلا بود.

■ آیا مباحثه‌ای هم بین آنها صورت می‌گرفت؟

□ خیر، بزرگ‌ترین حُسن این دو نفر این بود که در هیچ جلسه‌ای بحث نمی‌کردند.

■ مراسم بزرگداشتی برای مرحوم محدث در ارومیه در سال ۱۳۷۵ برگزار شد لطفاً کمی راجع به آن سمینار صحبت بفرمایید.

□ در سال ۱۳۷۵ معاونت استانداری ارومیه این سمینار را ترتیب داد ولی بعد از مدتی قرار شد که به انجمن آثار و مفاخر و ارشاد ارومیه واگذار شود. مراسم خوب برگزار شد و تندیس از پدر ساخته شد که در خانه جوان ارومیه نصب شده ولی این تندیس در آنجا بی‌نام و نشان

تا زمانی که ما بچه بودیم طبق نوشته برادرم، ایشان - مرحوم محدث ارموی - هفته‌ای یک بار به محفل پرفیض مرحوم تقوی می‌رفتند و در آنجا که حلقه‌ای از ادبا بودند با اساتید ارتباط داشتند



مطالب را به من می‌گفتند و من می‌نوشتم تا به چاپخانه ببرم و من هم این کار را خیلی دوست داشتم و بعدها هم که کارم در این راه ادامه پیدا کرد.

■ آیا ایشان در سمینارها و کنگره‌های شرکت داشتند؟

□ به هیچ وجه در سخنرانی‌ها و سمینارها شرکت نمی‌کردند، ایشان معتقد بود که آنها آخورهایی است که شاه برای روشنفکران درست می‌کند و تنها جایی که ایشان شرکت کردند سمینار سیبویه بود، ایشان تمایلی به رفتن به این سمینار نداشتند و ما بچه‌ها ایشان را تشویق کردیم که اگر شما نمی‌خواهید به این سمینار بروید پس چه کسی باید برود تنها سیبویه شناس ایران شما هستید. ایشان در این سمینار شرکت کردند و مقاله بسیار زیبایی خدمت ایرانیان به زبان و فرهنگ عرب را ارائه دادند، که امیدوارم در کتاب هدیه بهارستان به چاپ برسد.

■ آیا از زمان فوت ایشان و سال‌های آخر خاطره‌ای دارید؟

□ پدر من عقیده عجیبی روی ملک تقال داشت. می‌گفت اگر کسی فوت شود و به ورثه خود گفته باشد که من را در کربلا، مشهد و یا شهر دیگری دفن کنید به غیر از زحمت برای ورثه چیز دیگری نیست، هر کس در هر جا مُرد باید در نزدیک‌ترین قبرستان عمومی دفن شود. ایشان همیشه این شاهد را می‌آوردند که حضرت امام رضا(ع) و هارون الرشید همسایه هستند آیا برکتی از این همسایگی متوجه هارون می‌شود؟ بعد از این که ایشان فوت شدند ما به دوستان و اقوام خبر دادیم و از جمله کسانی که برای تشییع جنازه تشریف آوردند آقای مهندس منوچهر سالور بودند، ایشان رئیس کارخانه‌های سیمان و قند و رئیس هیئت مدیره انجمن آثار ملی بودند، ایشان به ما گفتند پدرتان برای جای قبر نظر خاصی داشتند، ما به اطلاع ایشان رساندیم که نظر پدر این بود که نزدیک‌ترین قبرستان عمومی مناسب است. پدرم ما را از بچگی به بارگاه حضرت عبدالعظیم می‌بردند، دو طرف صحن دو راهرو بود که راهروی سمت چپ توسط دو پله به حیاط کوچکی منتهی می‌شد، بعد از انقلاب و بعد از تغییراتی که انجام شد این حیاط در بین الحرمین که بین امامزاده حمزه و امامزاده طاهر است

داشت توضیحی بفرمایید و اگر خاطره‌ای می‌دانید نقل کنید.

□ مهم‌تر از این مسائل که شما فرمودید ترک و فارس بودن است، پدرم آذربایجانی بود و مادرم تهرانی که البته سه نسل قبل ایشان به طالقان می‌رسید. من به غیر از روابط احترام‌آمیز بین این دو چیز دیگری ندیدم، به این طریق که پدرم بیشتر وقتش مشغول کار خودش بود و ما اگر خوب یا بد هستیم محصول پرورش مادر هستیم، مواقعی که مادرم صحبت پول با پدرم می‌کرد ایشان ناشنوایی مصلحتی پیدا می‌کرد ولی به غیر از احترام و ادب چیز دیگری من ندیدم.

■ ایشان در بخشی از تربیت فرزندان دخالت می‌کردند، به خصوص از جهات توجه تحصیلی چگونه بود؟

□ پدرم در مدرسه عضو هیئت امنای اولیا و مربیان مدرسه بودند. همه پسرها در مدرسه جعفری اسلامی در بازارچه شاپور و دخترها در مدرسه امامیه تحصیل می‌کردیم که آن هم مدرسه‌ای بود در حلقه زنجیره‌ای مدارس اسلامی که در آن زمان وجود داشت.

■ شما در زمان حیات پدر مشغول کار علمی بودید که ایشان نظارتی داشته باشند و یا کمکی از ایشان بخواهید، نحوه ارتباط علمی ایشان با شخص شما به چه صورت بود؟

□ در میان برادرها من و علی برادر بزرگ‌ترم بیشتر به کار پدر علاقه نشان دادیم، برادر بعدی من شیمی و دیگری فیزیک و دیگر برادرم متالوژی می‌خواند و علاقه شخصی هم به کار پدر نداشتند ولی من هیچگاه فراموش نمی‌کنم از زمانی که دانشجو شدم و به شهرستان رفتم پدرم کتاب حکمت اسلام را زیر چاپ داشت، من به تهران آمدم و فرم‌های چاپی را از ایشان گرفتم و فهرست آن را در آوردم و برای ایشان آوردم. یعنی از ۱۸ سالگی تا ۲۸ سالگی که فوت پدر بود این ده سال که سنین جوانی من بود و باید راه آینده خود را مشخص می‌کردم همکار ایشان بودم. فهرست کتاب فردوس ایشان که در تاریخ و جغرافیای شوشتر است را من در آوردم همچنین کتاب النقض را.

■ آیا کاری را به شما می‌سپردند که به ایشان کمک کنید؟

□ بله حتی در آخرین روزهای حیات خویش من را صدا می‌کردند و

قزوینی رازی، ایشان می‌فرمایند من هم نسخه‌ای در پاریس پیدا کردم و مشغول تصحیح آن بودم. مرحوم قزوینی میانجی می‌شوند و می‌گویند یک نفر از شما دو نفر وقت خود را روی این کار بگذارید، ایشان می‌گویند آقای اقبال، من تصور می‌کنم در اسلامیت آقای محدث از شما ارجحیت دارند و در زمینه‌های تاریخی آن شما برتر از ایشان هستید. پدر همیشه تا آخر عمر هر گاه این موضوع را برای ما تعریف می‌کردند اشک از چشمانشان جاری می‌شد و می‌گفتند مرحوم اقبال درب کیف خود را باز کردند و تمام دست‌نوشته‌های خود را در اختیار من قرار دادند.

■ شیوه‌ای که امروزه بین اهل علم کمتر رواج دارد، که تمام اطلاعات و زحمات خود را در اختیار دیگری قرار دهند. و چاپ یک نسخه اهمیت بیشتری برای مصححان داشته باشد نه ذکر نام آنها. پس در واقع پدر از نسخه دوم النقص خبر نداشتند؟

□ خیر حتی بعد از آن بعد از سی سال که بر روی النقص کار کردند یکی دو نسخه دیگر هم به دست ایشان رسید و چاپ دوم النقص بسیار منقح‌تر شد.

■ کار عباس اقبال بسیار بارز و بارز شده که ثمره زحمات خود را در اختیار دیگری می‌گذارد تا کتاب هر چه زودتر منتشر شود. مرحوم محدث چند سال در کتابخانه ملی بودند؟

□ شروع کار پدرم همزمان با مرحوم بیانی بود. تصور من این است که ۱۵ سال در کتابخانه ملی بودند و آن هنگام فهرست‌نویسی نسخ خطی متداول نبود. همان‌طور که من در شرح زندگی استاد انوار خواندم ایشان مرقوم فرموده بودند که قبل از آمدن استاد انوار فهرستی وجود نداشت و فقط یک دفتری بوده که در آن نام کتاب‌ها نوشته می‌شد. در مورد نگهداری از کتاب‌ها مادرم تعریف می‌کردند که گاهی اواخر شب می‌دیدم که پدر لباس می‌پوشند و بیرون می‌روند و من به عنوان یک زن مشکوک می‌شدم که ایشان کجا می‌روند بعدها که از ایشان پرسیدم می‌گفتند که به دور کتابخانه ملی می‌روند که نکند در بخش اتفاقی افتاده باشد، ایشان با این علاقه این کتاب‌ها را حفظ کردند.

■ برای شما و برادر بزرگوارتان هم که به نحوی برخی از آثار پدر را دنبال کرده‌اید و در حوزه علم مشغول هستید آرزوی موفقیت دارم. اگر صحبتی دارید بفرمایید.

□ من اجازه می‌خواهم از استادان گروه کتابداری خودم در دانشگاه تهران قدرانی کنم زیرا لیسانس و فوق لیسانس من دو رشته مختلف است ولی من درسی را که از دکتر حری در این دو سال آموختم از هیچ یک از استادان دیگر نیاموختم.

■ بله از جناب آقای دکتر حری که نوه عالم بزرگ شیخ حر عاملی هستند و از اساتید بزرگ کتابداری، صاحب‌نظر در حوزه علوم قدیم و هم در حوزه جدید هستند به گردن همه ما حق بسیار دارند سیاست‌گذارم و از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید، متشکرم.

افتاد. در این راهرو شبستانی بود که همیشه درب آن بسته بود پدرم بعد از زیارت دست ما را می‌گرفتند و به این سمت می‌آوردند و به ما می‌گفتند فاتحه‌ای هم برای این کسانی که در این اطاق دفن هستند بخوانید. ایشان اگر از حضرت به شیعه بیشتر خدمت نکرده باشند کمتر هم خدمت نکرده‌اند. در این اطاق ابوالفتح رازی بزرگ‌ترین مفسر شیعه دفن است، عباس اقبال، محمد قزوینی، قالی شاعر و یکی دو نفر از کسانی که در این زمینه خدمت کرده‌اند. بعد از این که پدر را برای مراسم شست و شو به بهشت زهرا بردیم آقای مهندس سالور هم همراه ما بودند ایشان گفتند آیا پدر نظری در مورد جای خاصی برای دفن داشتند گفتیم خیر ایشان گفتند پس شما نماز را که برگزار کردید صبر کنید تا من برسم، ما نماز را خواندیم و نیم ساعتی تأمل کردیم تا آقای مهندس آمدند و گفتند با صحبتی که با متولی حضرت عبدالعظیم کردم جنازه پدر را به حضرت عبدالعظیم ببریم و دفن کنیم، دقیقاً همان‌جایی که سالیان سال ایستاده بودیم و فاتحه خوانده بودیم. هنگامی که از امامزاده حمزه به سمت امامزاده طاهر حرکت می‌کنید قبر ابوالفتح، عباس اقبال و قزوینی پایین است و سه تا پله که به سمت بالا می‌روید قبر پدر قرار دارد.

■ به مرحوم اقبال اشاره فرمودید، ظاهراً با ایشان مکاتباتی هم داشتند و نامه‌هایی به عباس اقبال نگاشته‌اند رابطه آنها چگونه بود؟

□ بسیار رابطه انسانی داشتند، پدر من علاوه بر ارادتی که به اقبال داشت نسخه‌ای از کتاب النقص را در تهران پیدا می‌کند و از محتویات آن متوجه می‌شود که یکی از مهم‌ترین کتب شیعه است، نامه‌ای به مرحوم قزوینی در پاریس می‌نویسد و موضوع را به ایشان اطلاع می‌دهد مرحوم قزوینی در جواب نامه ایشان نامه‌ای با تجلیل و عظمت می‌نویسد که این کتاب گمشده شیعه کتاب النقص بوده که شما پیدا کرده‌اید و حتماً باید چاپ شود زیرا آخرین ردی که از این کتاب داریم قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین گفته است و الان چهارصد سال است از این کتاب خبری نیست. پدر من خوشحال شده و مشغول تصحیح می‌شوند و ضمن نامه دومی که به ایشان می‌نویسند ذکر می‌کنند که با مسائلی که در اینجا هست تصور نمی‌کنم ناشی برای این کتاب پیدا شود ولی سفارت فرانسه در تهران پیشنهاد داده که حاضریم این کتاب را به خرج دولت فرانسه در ایران چاپ کنیم حال چه کنیم؟ آقای قزوینی پدر من را از این کاربر حذر می‌کند و می‌گویند که درست نیست کتاب شیعه توسط فرانسوی‌ها چاپ شود، حتماً در ایران هم مصححی پیدا می‌شود و هم ناشی که کتاب را چاپ کند. این بود که پدر من خودش شروع به تصحیح کتاب می‌کند تا آنکه خبر می‌شود که مرحوم قزوینی و مرحوم عباس اقبال از پاریس به ایران آمده‌اند. پدر من برای دیدار این دو بزرگوار نزد ایشان می‌رود در حالی که کتاب النقص و دست‌نوشته‌های ایشان در کیفشان بوده، وقتی وارد می‌شوند و خود را معرفی می‌کند این دو نفر خوشحال می‌شوند و مرحوم قزوینی از پدر من می‌پرسد آقای محدث مشغول چه کاری هستید و پدر کیف خود را باز می‌کند و می‌گویند مشغول تصحیح کتاب النقص هستیم، وقتی این را می‌فرمایند مرحوم عباس اقبال می‌فرمایند کدام النقص، پدر می‌فرمایند النقص عبدالجلیل